**اصول، جلسه22: 30/7/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیند و نبینا محمد و آله الطاهرین

اللهم کل ولیک الحجة ابن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دلیلاً و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا

بحث استصحاب را بیشتر بر محور فرمایشات مرحوم آقای صدر قرار می‌دهیم و بحث را از مباحث ایشان دنبال می‌کنیم. البته بعضی بحث‌های ایشان را مطرح می‌کنیم، همة مباحث را مطرح نمی‌کنیم. مرحوم آقای صدر بحث استصحاب را، سه تا مطلب در آغاز بحث مطرح می‌کنند. یکی کیفیت ممکن ثبوتاً لجعل استصحاب هست که این بحث وابسته به بحث‌های ایشان در حکم ظاهری هست. چون ما بحث حقیقت حکم ظاهری را بحث نکردیم. این را خیلی رد می‌شویم ازش.

بحث بعدی که ایشان مطرح کردند، بحثی هست که امر الثانی فی کیفیة الاستصحاب استدلالاً. ایشان می‌فرمایند که فقها رحمت الله علیه در جایی که یک خبر ثقه‌ای می‌خواهند تمسک کنند، دلیلی بر آن مطلب را خود خبر ثقه قرار می‌دهند، نه دلیل حجیت خبر ثقه. ولیکن در جایی که به استصحاب تمسک می‌کنند، دلیلی بر مدعا را روایت زراره قرار می‌دهند، صحیح زراره. یعنی ادلة حجیت استصحاب را دلیل مطلب، یدل علیه نفس استصحاب.

ایشان می‌فرماید که این رفتار علما یک بحث لفظی صرف نیست. بلکه ثمرة عملی هم دارد و محصّلش این هست که اگر یک معارضی خلاف مقصود وجود داشته باشد، خلاف استدلال، در بحث خبر ثقه آن معارض را نسبت‌سنجی می‌کنند با خبر ثقه. اگر با آیة نسبت آن خبر معارض را نمی‌سنجند. بنابراین اگر خبر، خبر مورد استدلال از آن معارض اخص باشد، بالأخصیة مقدمش می‌کنند. هرچند نسبت بین آیة نباء و آن معارض عموم من وجه باشد. نسبت سنجی بین این دو تا را نمی‌کنند.

در باب استصحاب معارض را نفس استصحاب را مورد جزئی قرار نمی‌دهند. صحیحة زراره دال بر استصحاب هست، در موارد مختلف. در یک مورد خاصی که آن خبر معارض حکمی را بر خلاف حکم استصحابی ولو به اطلاقش دلالت می‌کند، آنجا معارض را استصحاب قرار می‌دهند. این استصحاب را به آن معارض می‌سنجند، استصحاب خاص است، بر آن معارض مقدم می‌شود. اگر بخواهیم استصحاب را معارض قرار بدهیم. اگر صحیحة زراره را معارض قرار بدهیم باید نسبت‌سنجی کنیم بین صحیحة زراره و آن معارضی که در اینجا وجود دارد.

سید بحر العلوم رحمة الله علیه فرموده که اینجا وجهی ندارد که بین خبر ثقه و استصحاب ما تفکیک کنیم. در استصحاب هم ما می‌گوییم معارض خصوص استصحاب جزئی در موارد جزئیه است. مثلاً اگر استصحاب را با قاعدة حِل بسنجیم، قاعدة حل ممکن است حالت سابقه داشته باشد، کل شیءٍ حلال حتی تعرف انه حرام. کل شیء ممکن است حالت سابقه‌اش حرمت باشد، ممکن است حرمت نباشد. استصحاب که می‌گوید اگر حالت سابقه حرمت بود، شما حکم کنید که حرمت باقی است، آن مقدم می‌شود. می‌گوید نسبت بین کل شیءٍ حلال حتی تعرف را و دلیل استصحاب را نمی‌سنجیم که ممکن است بگوییم دلیل استصحاب هم از بعضی جهات عمومیت دارد. مثلاً مربوط به موارد حلّ و حرمت نیست، موارد غیر حلّ و حرمت را هم شامل می‌شود.

مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که مرحوم سید بحر العلوم ظاهراً تنها استصحاب را ملحق می‌خواهد استفاده کند، نه اصالة الحل را هم می‌خواهد ملحق کند. شاید ولو ارتکازا می‌خواهد اصالة الحل و بین اصالة الحل و استصحاب تفکیک قائل هست به آن بیانی که بعضی از علمای متأخر ما نقل خواهیم کرد.

ایشان می‌فرماید مرحوم شیخ انصاری به سید بحر العلوم اعتراض کردند که استصحاب مثل خبر ثقه نیست. چون استصحاب حکم شارع هست به بقاء ما کان. حکم شارع که حکم کرده به بقاء ما کان، این وجهی ندارد که ما استصحاب را دلیل بر حکم قرار بدهیم، به خلاف خبر ثقه. خبر ثقه حکم نیست، دلیل بر حکم هست.

مرحوم آقای صدر می‌فرماید که این کلام به این مقدار اشکال را برطرف نمی‌کند، چون ما کلام را بازمی‌گردانیم، نقل می‌دهیم به آن یقینی سابقی که امارة بر بقاء هست. ما می‌گوییم آن یقین سابق به منزلة خبر ثقه است، نه حکم به بقایی که به منزلة حجیت خبر ثقه است. این دو تا را با همدیگر مقایسه نمی‌کنیم. ایشان می‌گوید به خاطر همین بعضی از اصحاب متأخرین آمدند با مرحوم سید بحر العلوم موافقت کردند و یک سخنی در کلماتشان وارد شده که به نظر می‌رسد که با کلام سید بحر العلوم می‌خواهند موافقت کنند. ایشان می‌فرماید که اگر استصحاب اصلاً اماریت نداشته باشد. تفصیل قائل شدند بین جایی که استصحاب را اصلاً ما هیچگونه لونی ۹:۴۵ از اماریت به آن ندهیم، یا این‌که در استصحاب یک گونه اماریتی قائل باشیم. اگر در استصحاب اماریت نداشته باشد، مثل صرفاً یک اصل صرف باشد، مثل اصالة الحل آنجا حالش مثل حال خبر ثقه نیست، اصلاً کاشف از حکم نیست. کاشف از حکم که نشد این بحثی که مرحوم سید بحر العلوم دارد نمی‌آید. اما اگر استصحاب، ولی چون استصحاب به تعبیر ایشان، تعبیراتی که نقل می‌کند این هست، لکن بما انه لیس کذلک بل فیه لون من الاماریة ولو بنحو التنزیل مثلاً و هو دلیل فحاله حال خبر الثقه. این تعبیر می‌کنند.

مرحوم آقای صدر می‌فرمایند، این‌که خبر ثقه را که اخص است ما بر عامه معارضش مقدم می‌داریم، نه بما انه امارة، یک اماره بما هو اماره این مقدم نمی‌شود بر معارضش. بلکه به‌طوری که ما یک قانون داشته باشیم، اگر دو تا اماره داشته باشیم، یک اماره اخص از امارة دیگر باشد، امارة اخص مقدم بر امارة اعم باشد. مثلاً دو تا بینه داشته باشیم، یک بینه اخص باشند، یک بینه گفته باشد زید عادل است. یک بینة دیگری گفته باشد مثلاً زید اهل فلان شهر عادل است. یک بینة دیگری گفته باشد مثلاً به صورت عام گفته باشد، آن اهل فلان شهر عادل نیستند. حالا اینقدر عام این شکلی هم لازم نیست باشیم.

اگر بین دو تا بینه رابطه‌شان عموم و خصوص مطلق باشد، بینة خاص بر بینة عام مقدم نمی‌شود. اینجور نیست که بینة خاص مقدم بشود بر بینة عام. بلکه ملاک این هست که اگر عام و خاص هر دو کلامی باشند که صادر از شخص واحد باشد، یکی از اینها خاص، قرینة بر مراد از عام است. این قیودات در آن هست، یعنی یک سری نکاتی اینجا وجود دارد که اگر عام و خاص هر دو قطعا، ما قطع داشته باشیم به این‌که از متکلم عامی صادر شده است، و از متکلمی خاصی صادر شده باشد، ما عام را به قرینة خاص حمل بر ماعدای خاص می‌کنیم. خاص بر مراد از عام است. این در جایی هست که عام و خاص صدورشان قطعی باشد. اما اگر خاص صدورش قطعی نباشد، دلیل حجیت خاص، البته در واقع عام ولو ظهور دارد در این‌که مراد متکلم همة افراد است، ولی دلیل موضوع حجیت ظهور عام عدم قیود قرینة بر خلاف است. دلیلی که خاص را حجت کرده باشد، قرینة بر خلاف تلقی می‌شود، تعبداً. تعبداً وقتی قرینة بر خلاف شد، دلیلی که می‌گوید خاص حجت هست، یعنی بگو که قرینة بر خلاف ظهور عام موجود است، بنابراین بر عام مقدم می‌شود. این بیانات در عام با استصحاب جزئی معارض نمی‌آید، چون عام اصلاً سنخ کلام نیست. عام شرطش این بود که از سنخ کلام باشد. یعنی اگر از سنخ کلام نبود، این در آن جاری نمی‌شود. بنابر فقط نسبت به عام و دلیل استصحاب این مطلب جاری می‌شود. چون کلامین هستند، صادرین بشخص واحد هست، چون آن چیزی که قرینه هست بر شیء دیگر مقدم می‌شود. ایشان می‌گوید علیه فالصحیح هو معتاد الاصحاب قدس سره که بین استصحاب و خبر ثقه فرق می‌گذارند. در استصحاب معارض را دلیل حجیت قرار می‌دهند، ولی در خبر ثقه معارض را خود خبر ثقه قرار می‌دهند. این بیانی هست که مرحوم آقای صدر دارند. این بیان مرحوم آقای صدر مبتنی بر مبنای ایشان در تحلیل قرینیت خاص بر عام است. مرحوم شهید صدر خاص را بر عام به این عنوان مقدم می‌دارند که متکلم خاص را قرینة بر عام قرار می‌دهد، شخص متکلم. البته این‌که متکلم این خاص را بر عام قرینه قرار داده است، این را از یک قرینیت نوعیه، چون نوع متکلمین خاص را قرینة بر عام قرار می‌دهند. اگر در یک متکلم خاص هم ما شک بکنیم که خاص را قرینة بر عام قرار دادند، اینها می‌گویند اصل این هست که این متکلم خاص هم مثل سایر متکلمین خاص را بر قرینة عام قرار بدهند. این مبنای شهید صدر هست در تحلیل حقیقت قرینیت. ولی معلوم نیست که آقایان دیگر مبنایشان این باشد. چه بسا مبنایی هست که در واقع اصلاً جمع عرفی به این معنا هست که امارة اقوی را عرف گاهی اوقات قرینه قرار می‌دهد برای این‌که امارة اضعف درش تصرفی بشود. امارة اضعف که آن عام ما هست، گاهی اوقات آن عام به وسیلة این امارة اقوی می‌تواند در آن یک نوع تصرفی بشود. در ما نحن فیه مثلاً گاهی اوقات فقها کلام یک فقیه را به قرینة کلام فقیه دیگر معنا می‌کنند. این در فرمایشاتشان هست که این کلام مراد از این عبارت فلان معناست به قرینة مطلبی که فلان فقیه دیگر دارد، با توجه به این‌که اینها معمولاً یک مطلب واحدی را بیان می‌کنند در یک فضای واحدی هستند، قرینیتی که قرار می‌دهند همیشه از کلام خود متکلم قرینه برای تعیین مراد متکلم قرار نمی‌دهند. از کلام متکلم دیگر قرینه قرار می‌دهند برای تعیین مراد از کلام متکلم دیگر.

اگر ما به این سبک بحث را دنبال کنیم، چون اینجا هم ما می‌خواهیم استصحاب جزئی را مقدم بداریم بر آن خبر معارضی که وجود دارد. اگر واقعاً استصحاب اماره باشد، ظن‌آور باشد، و یک نوع کاشفیت از واقع داشته باشد، ممکن است ما بگوییم به قرینة این‌که در این مورد خاص یک کاشفی وجود دارد، این کاشف اگر واقعاً استصحاب در این مورد وجود داشته باشد، به ثبوت استصحاب قطع داشته باشیم در این مورد، با وجود یک کاشفی که وجود دارد، این کاشف چون در یک مورد خاص هست، این کاشف از کاشفیت عام نسبت به آن موارد قوی‌تر هست و می‌تواند این کاشف مقدم بر آن کاشف عام که کاشف ضعیف‌تری باشد تلقی بشود.

در جایی که استصحاب ثبوتش قطعی نیست. این‌که یقین سابق، عمده مطلبی که هست، این کاشفیت تنزیلی بوده که شارع این را نازل منزلة یقین سابق یعنی در زمان لاحق گفته شما یقین دارید، آیا می‌خواهد بگوید که اگر آن جنبة کاشف، آن چیزهایی که مربوط به جنبة کاشفیت دلیل هست، به همة آنها ناظر هست که مرحوم امام تعبیر می‌کنند استصحاب لون من الاماریة دارد ولو بنحو تنزیل، این وابسته به این هست که ما دلیلی که می‌گوید شما یقین سابق را آنجا بگویید باقی هست، این چی می‌خواهد بگوید؟ آیا می‌خواهد بگوید که همچنان که یقین سابق متعلقش را اثبات می‌کند، شما در این ظرف بعد هم همة احکامی که تحقق متعلق وجود داشته باشد، همة آن احکام را بار کن، این خیلی روشن نیست که تنزیلی که دلیل استصحاب ناظر به آن تنزیل هست، نه تنزیل به همة آثار باشد. ولو اماریتی هم. اماریت به منزلة تنزیلاً اینجا اماریت دارد. یعنی اینجا شارع مقدس کأنّ گفته تو بگو یقین داری، نه به این معنا هست که، حالا اگر شما یقین وجدانی داشته باشی، این در یقین وجدانی آثاری که خود این یقین باشد را بار می‌کنیم، اما این‌که تقدیم استصحاب بر معارضش آن هم در دایرة تنزیل داخل هست یا داخل نیست، آن خیلی روشن نیست. حالا اصل این‌که استصحاب اساساً در آن مفهوم تنزیل خوابیده، خود این هم باید تأمل کرد. بعضی از ادلة استصحاب که به روشنی در آن بحث تنزیل نیامده. من کان علی یقینٍ فشکَّ فلیمض علی یقینه. کسی که قبلاً یقین داشته باشد، بعداً شک بکند، آن یقینش را بر طبق آن عملش را ادامه بدهد. در این‌که اصلاً تنزیل نخوابیده. بعضی از چیزها هم لا تنقض الیقین بالشک، ممکن است مراد این باشد، آن یقین سابقت را با شک لاحقت نقض نکن. یعنی در مراد از یقین، یقین سابق است، شک هم شک لاحق است، نقض نکن یعنی در مقام عمل همچنان که قبلاً به آن یقین عمل می‌کردی الآن هم بر طبق آن یقین عمل کن، نه این‌که بگو که الآن یقین داری. ممکن است معنایش این باشد احکام آن یقین سابق را الآن هم بار کن. به این معنا آن تنزیل این‌که کأنّ در یک مرحله بگوید شما کأن یقین دارید، بعد حالا که یقین داری احکام یقین را بار کن. اینجوری معلوم نیست عبارت استصحاب مفادش این باشد. می‌شود که یقین سابق را در لاحق حکمش را بار کن. این‌که خیلی آن بیانی که مرحوم امام، مشکل اصلی در اینجا این هست که، استصحاب اماریت ندارد. اما این نحو تنزیل هم باشد، معلوم نیست که ناظر به این باشد که بخواهد اثبات قرینیت استصحاب را بکند برای دلیل معارضش. بله اگر ما قطع داشته باشیم که استصحاب در یک جایی حجت هست، ما خود همین قطع به استصحاب دلیل بر این هست که خود همین، دلیل قطعی می‌شود بر این‌که آن دلیل معارضی که ما داریم مثل اصالة الحل جاری نمی‌شود، قطع داریم که اینجا را شارع استصحاب را حجت کرده. ولی اگر قطع نداریم که شارع استصحاب را حجت کرده، و می‌خواهیم با دلیل حجیت استصحاب، حجیت استصحاب را در یک مورد خاص اثبات کنیم، این مشکل هست که ممکن است ما به دلیل آن امارة دیگر بگوییم اینجا استصحاب حجت نیست و بحث را نتوانیم اینجا پیاده‌اش کنیم. این چکیدة بحث.

بحث بعدی که مرحوم شهید صدر مطرح می‌کنند، در مورد تعریف استصحاب هست. در تعریف استصحاب، تعریف‌های مختلفی را ایشان مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند. نمی‌خواهم خیلی وارد بحث‌های تعریفی بشویم، ولی یک دو تا نکته به طور کلی در تعریفات عرض کنم. آن این است که گاهی اوقات در تعریف‌ها به کوتاه بودن تعریف توجه می‌شود و روشن بودن و واضح بودن تعریف فدای کوتاهی تعریف می‌شود. ما در تعریف‌ها فکر می‌کنم باید به گونه‌ای تعریف صورت بگیرد که آن پدیده‌ای را که داریم تعریف می‌کنیم، به وسیلة این تعریف تا حد امکان روشن بشود و ویژگی‌هایش را نیازمند به توضیح نباشد. مثلاً تعریف استصحاب به ابقاء ما کان که باید بگوید مراد از ابقاء الحکم ببقاء ما کان هست، بعد اینها، یکی از مشکلاتی که هست، این است که خود این تعریفات بدون توضیحات زمینه‌ای دقیقاً مرادی که ما داریم، آن مورد روشن نمی‌کند. آن نکات اصلی که در آن پدیده وجود دارد باید در تعریف درج بشود و در تعریف گنجانده بشود.

مرحوم آقای خویی در مورد تعریف‌های استصحاب می‌فرماید که استصحاب را ما نمی‌توانیم یک تعریف واحد بکنیم. یک تعریف واحد برای استصحاب درست نیست چون مبانی مختلف تعریف‌های مختلفی را می‌طلبد. بعد توضیح می‌دهند که استصحاب اگر اصل عملیه باشد حکم است، ولی استصحاب اگر اماره باشد این نیازمند این هست که ما آن یقین سابق و شک لاحق اماره است.

آقای صدر اینجا یک بحث‌های مفصلی دارند من وارد بحث‌های ایشان نمی‌شوم. فقط به یک تکه‌ای از بحث ایشان را اشاره می‌کنم و ادامة بحث را فردا ان‌شاءالله در موردش صحبت می‌کنیم. آن این است که ایشان می‌فرماید که ما استصحاب را هم اماره بدانیم، اماره‌ای که اینجا وجود دارد یقین سابق نیست، حالت سابقه است، کون سابق هست. چون آن که ملازمه بین او و بقاء هست کون سابقه، چیزی که قبلاً بوده، آن با بقا ملازمه دارد. یقین اماره بر کاشف از امارة بر آن اماره است در واقع، مثل یقین به خبر ثقه. آن شک لاحق که اصلاً موضوع اماره است. یعنی چون تمام امارات در موضوع شک جاری هست. شک لاحق در اماریت دخالت ندارد، برای این‌که یک شیءای اماره باشد، باید شک داشته باشیم که این اماره جا داشته باشد، و الا شک نداشته باشیم که اماره، اماریت ندارد.

بنابراین اگر هم بخواهیم تعریف کنیم باید به حدوث سابق، به کون سابق، حالت سابقه امثال اینها تعریف بکنیم. بعد ایشان شروع می‌کنند بحث کردن که اگر هم اماریت باشد، لازمه‌اش نیست استصحاب را ما به کون سابق، حدوث و امثال اینها معنا کنیم. ما می‌توانیم استصحاب را به گونه‌ای معنا کنیم که آن حکم به بقاء معنا کنیم، ولی حکم به بقایی که ناشی از، به جهت ظن به بقاء هست و بحث‌هایی را مطرح کردند که بحث‌های جالبی است. بعداً خود ایشان یک بحث‌هایی را هم از محقق اصفهانی نقل می‌کنند که بحث محقق اصفهانی را کار ندارم. نهایت بحثی که ایشان مطرح می‌کنند این هست که می‌فرماید که استصحاب را اگر می‌خواهیم مراد از تعریف استصحاب آن چیزی که اصحاب آن را استصحاب می‌دانند، این بستگی به تتبع کلمات علما و امثال اینها هست و خیلی کأنّ بحثی نیست که نیاز داشته باشد ما بحث بکنیم. ممکن است استصحاب در کلماتشان به معانی مختلف به کار رفته باشد، در یک جا به یک تعبیر به کار برده باشند، یک جا به تعبیر دیگری به کار برده باشند و بنابراین. آن یک بحث تتبعی هست که باید در جای خودش تتبع کرد.

ولی اگر ما بخواهیم استصحاب را یک تعریفی بکنیم که بگوییم یک امر واحدی که بنابر جمیع مبانی بشود در موردش بحث کرد و در مورد نفی و اثباتش صحبت کرد، این بهترین تعبیری که در اینجا می‌توانیم تعبیر بکنیم تعبیر استصحاب عبارت از مرجعیت حالت سابقه است. مرجعیت حالت سابقه عبارت از استصحاب است. یک بحث‌های مختصری وجود دارد که ان‌شاءالله در جلسة آینده در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان